

**درس خارج فقہ پول و بانک**

**استاد مصباحی مقدم**

**جلسہ پنجم**

**1399/08/10**

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد وآله طاهرين

وارد بحث مربوط به پول های فلزی طلا و نقره شدیم؛ پول هایی که مسکوک اند. یک بحثی را در مورد مالیت این نوع پول داشتیم. روشن بود و تبیین هم شد که دارای مالیت هست. البته قید کردیم؛ در صورتی دارای مالیت است که صحیح باشد، اگر به گونه ای مغشوش باشد که قابلیت مبادله را از دست بدهد، آن وقت دیگر مالیت هم ندارد.

بحث دیگری هم در مورد خرید و فروش پول طلا و نقره داریم؛ یعنی معاملات صرف.

نکاتی در این مورد جای توجه دارد: یک نکته اینکه مسکوکات طلا و نقره از نظر عیار و وزن غالباً استاندارد هستند. شاید همین که غالباً استاندارد دارند، موجب شده که بعضی از فقها بزرگوار، درهم و دینار را مثلی تلقی کنند و حال آنکه اصل در مورد درهم و دینار وزن است؛ وزن طلا و وزن نقره.

موارد تخلف از استاندارد هم قابل توجه است. معمولاً طلا و نقره به صورت خالص ضرب نمی شود. خصوصاً طلا خیلی نرم است، اگر داخلش مس نکنند، مقاومتی ندارد. نقره هم اگرچه سخت تر از طلاست ولی آن را هم با مس مخلوط می کنند تا مقاومتش را بالا ببرند.

بالاترین عیار در طلا 24 است؛ می گویند: « طلای 24 عیار ». سکه، از طلای 24 عیار ضرب می شود. هرچقدر خلوص طلا و نقره کمتر باشد، ارزش آن کمتر است. من هرچه جستجو کردم نتوانستم به دست بیاورم که در صدر اسلام عیار سکه های نقره، چه بوده است. در تاریخ معاصر یعنی قرن اخیر و دوره قاجار عیار سکه های نقره 900 از 1000 بود؛ یعنی 90 درصد. در دوره اول رضاخان پولی بود به نام دوهزار دیناری، که عیار آن 90 درصد بود. سال های آخر دوره دوم رضاخان 82/08 درصد و در دوره محمدرضا 600 از 1000 بود. ببینید چه دستکاری هایی می شد، تا 60 درصد تغییر کرد. این برای داخل ایران است.

- (...)

- عیار طلا 28 درصد نیست، بالاترین عیار طلا 24 است.

- (...)

- بیشترین عیار زیور آلات در ایران 18 و گاهی هم 17 هست، ولی عیار طلای کویت و خیلی از کشورهای عربی 24 است؛ اونها خالص تر است. من از سکه صحبت می کنم.

- (...)

- عیار نقره در صدر اسلام را ندارم ولی طلا 24 عیار بود. بحث تاریخی است که برای مسکوکات، طلای خالص را به کار می بردند، منتها خالصی که می گویند، 24 عیار است؛ مخلوط است؛ خالص خالص نیست، والا هیچ قوامی ندارد.

ارزش مسکوکات طلا و نقره، شرایطی دارد. اینکه دوره رواج پول طلا و نقره باشد یا نباشد، فرق می‌کند. در جایی که مسکوکات طلا و نقره به عنوان پول، رواج دارد، تابع دو چیز است: یکی مقدار وزن طلا و نقره‌ی سکه‌ها، با رعایت استانداردها. دوم اعتبار ناشی از ضرب سلطانی. سکه‌ای که سلطان حاکم و مقتدر ضرب کرده بود ارزش بیشتری از سکه‌های قدیمی و غیر مسکوکات داشت؛ ولو طلای خالص با همان عیار 24 باشند. مضروب به ضرب سلطانی ارزش بیشتری داشت؛ چون اعتبار بیشتری پیدا می‌کرد. اعتبار حاصل از ضرب سکه موجب ارزش افزوده‌ای روی مسکوکات می‌شد، که تفاوت ارزش طلا و نقره مسکوک و غیر مسکوک رو نشان می‌دهد. در شرایطی که قدرت سلطان رو به ضعف می‌رفت - مثلاً دوره شاه سلطان حسین، دوره‌ی ضعف و فطرت قدرت صفویه است - ارزش مسکوکات آنها نیز مقداری کاهش پیدا می‌کرد و در صورت سقوط آن سلطان و روی کار آمدن سلطان دیگری که مقتدر بود و سکه جدید ضرب می‌کرد، سکه‌ی قبل از اعتبار ساقط می‌شد و سکه‌ی جدید اعتبار و رواج پیدا می‌کرد. از این جهت گاهی اوقات همین مساله در روایات مورد اشاره قرار گرفته است؛ پس منحصر به اعصار اخیر نیست؛ در عصر ائمه هم اتفاق می‌افتاد.

روایت جعفر بن عیسی از امام موسی بن جعفر (ع)<sup>1</sup>: « مَا تَقُولُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فِي الدَّرَاهِمِ الَّتِي أَعْلَمُ أَنَّهَا لَا تَجُوزُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ » این "جاز یجوز" به معنی رواج است. «إِلَّا بِوَضِيعَةٍ» مگر به قیمت کمتر، «تَصِيرُ إِلَيَّ مِنْ بَعْضِهِمْ بِغَيْرِ وَضِيعَةٍ؛ لِجَهْلِي بِهِ» به دست من می‌رسد. لای سایر سکه‌ها به من دادن. من توجه نکردم؛ دقت نکردم. برایم آگاهانه نبود. خب این بعضی‌ها که به دست من رسید، «وَ إِنَّمَا أَخَذْتُهُ عَلَى أَنَّهُ جَيِّدٌ أَيْ جُوزُ لِي أَنْ أَخْذَهُ وَ أُخْرِجَهُ مِنْ يَدِي عَلَى حَدِّ مَا صَارَ إِلَيَّ مِنْ قَبْلِهِمْ» من هم می‌توانم معامله‌ای با این پول انجام بدهم؟ همان کاری را که با من کردن من هم با دیگران بکنم؟ «فَكَتَبَ عَ لَا يَجِلُّ ذَلِكَ. وَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَلْ يَجُوزُ إِنْ وَصَلْتُ إِلَيَّ رُدُّهُ عَلَى صَاحِبِهِ مِنْ غَيْرِ مَعْرِفَتِهِ بِهِ» اگر برای من این اتفاق افتاد که توانستم این سکه را به صاحبش برگردانم بدون اینکه آگاه باشد. «أَوْ إِذْ أَلَهُ مِنْهُ وَ هُوَ لَا يَدْرِي أَنِّي أُبْدِلُهُ مِنْهُ» من آن را تبدیل کنم و او خودش هم خبر ندارد. «وَ أَرَدُّهُ عَلَيْهِ» یک جوری برگردانمش. «فَكَتَبَ عَ لَا يَجُوزُ» با اینکه خودش را گول زده‌اند، حضرت می‌فرماید: شما نمی‌توانید کسی را گول بزنید.

روایت دیگر،<sup>2</sup> روایت «الْفَضْلِ أَبِي الْعَبَّاسِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الدَّرَاهِمِ الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا» اصطلاح "المحمول علیها" به معنای دراهم مغشوشه است. «فَقَالَ إِذَا أَنْفَقْتَ مَا يَجُوزُ بَيْنَ أَهْلِ الْبَلَدِ فَلَا بَأْسَ» اتفاق اینجا به معنای خرج کردن است. اگر چیزی را خرج می‌کنی که بین اهل بلد رواج دارد، لا باس. پس ببینید سکه‌ی المحمول علیها است یعنی غش دارد. با اینکه غش دارد اگر یجوز بین اهل البلد، بلا مانع است. «وَ إِنْ أَنْفَقْتَ مَا لَا يَجُوزُ بَيْنَ أَهْلِ الْبَلَدِ فَلَا»

1. وسائل الشیعه، حرعاملی، 18 ص 187 حدیث 23455

2. همان / ص 188 حدیث 23456

روایت سوم<sup>3</sup> «حَرِيْزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَدَخَلَ عَلَيْهِ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ سِجِسْتَانَ» همان سیستان خودمان است. «فَسَأَلُوهُ عَنِ الدَّرَاهِمِ الْمُحْمُولِ عَلَيْهَا. فَقَالَ لَا بَأْسَ إِذَا كَانَ جَوَازاً لِمِصْرٍ» اگر در خود شهر رواج دارد، مانعی ندارد.

چهارم صحیحہ یونس بن عبدالرحمان 4: « قَالَ كَتَبْتُ إِلَى الرُّضَا ع أَنَّ لِي عَلَى رَجُلٍ ثَلَاثَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ وَكَانَتْ تِلْكَ الدَّرَاهِمُ تُنْفَقُ بَيْنَ النَّاسِ تِلْكَ الْأَيَّامَ» آن وقتی که من این سه هزار درهم را به او دادم، این دراهم بین مردم رواج داشت. باز اینجا تعبیر به کلمه "تُنْفَق" است؛ خرج می‌شد. «وَلَيْسَتْ تُنْفَقُ الْيَوْمَ» امروز رواج ندارد. «فَلِي عَلَيْهِ تِلْكَ الدَّرَاهِمُ بِأَعْيَانِهَا» من می‌توانم همان دراهمی را بگیرم که آن روز خرج می‌شد ولی امروز خرج نمی‌شود و رواج ندارد. «أَوْ مَا يُنْفَقُ الْيَوْمَ بَيْنَ النَّاسِ» یا آن که امروز بین مردم رواج دارد. «قَالَ فَكَتَبَ إِلَيَّ لَكَ أَنْ تَأْخُذَ مِنْهُ مَا يُنْفَقُ بَيْنَ النَّاسِ» تو می‌توانی؛ حق داری آن سه هزار درهم را، از پول‌هایی که امروز بین مردم رواج دارد، بگیری. «كَمَا أُعْطِيَتْهُ مَا يُنْفَقُ بَيْنَ النَّاسِ». این نشان می‌دهد که تفاوت قیمت وجود داشته و طبعاً این فرد نباید متضرر شود.

- (گرفتنش که اشکال نداشته. دادنش اشکال داشته؟!)

- دادنش وقتی بود که انفاق می‌شد!

- (...)

- نه. سوالش این است که من حق دارم کدام یک را بگیرم؟ ببینید سوال این است: من سه هزار درهم به آن آقا دادم. وقتی که این سه هزار درهم را دادم، آن دراهم‌ها بین مردم رواج داشت، اما امروز آن دراهم‌ها رواج ندارد، من مشابه همان‌ها را بگیرم یا اینکه درهم رواج‌دار را بگیرم؟

- (خب اونها ارزشش کمتر بوده.)

- طبعاً ارزشش کمتر بوده.

- (ولی مخدوش بوده)

- نه. معنایش که مخدوش بودن نیست. می‌خواهد بگوید: حق من کدام است؟ سوال از حق است. آیا حق من، گرفتن دراهمی است که قبلاً انفاق می‌شد، خرج می‌شد، رواج داشت و امروز دیگر رواج ندارد؟

- (قرض داده؟)

- ظاهراً قرض است.

3. همان / ص ۱۸۸ حدیث ۲۳۴۵۷

4. همان، ص ۲۰۶، حدیث ۲۳۵۰۳

(مخدوش داده، الان می‌خواهد سالم بگیرد؟)

- نه. مخدوش ندارد. عنایت نفرمودید. بحث مخدوش بودن نیست. اصلاً در روایت چیزی نبود که حاکی از مخدوش بودن درهم بکند. در روایت صحبت از این است که من سه هزار درهم به او دادم. آن روز این درهم «کان ینفق بین الناس». حالا که می‌خواهم درهم را پس بگیرم. همان درهم را پس بگیرم یا درهم جدید- که تجوز بین الناس- را بگیرم؟

- (می‌تواند مثال دیگر پولی باشد که زمانی چاپ می‌شد ولی حالا چاپ نمی‌شود؟ مثل ایران چک؟)

- بله. می‌تواند اینطور باشد؛ اما نه ایران چک. ایران چک، فرق می‌کند. اعتبار ایران چک، به کلی ساقط می‌شود و ارزش آن دیگر صفر است. ولی اینجا با درهم و نقره مواجه هستیم. نقره ذاتاً ارزش دارد و چون خودش ارزش دارد سوال می‌شود: این درهم زمانی که رواج داشت، ارزشی داشت، الان که رواج ندارد، آن ارزش را ندارد اما به جای آن، چیز دیگری رواج دارد. من باید از این درهم جدید بگیرم یا از قدیم بگیرم؟ حضرت می‌فرماید: درهمی که دادی، بین مردم رواج داشت؛ پس همان درهمی را بگیر که بین مردم رواج دارد.

- (خب اگر ارزشش بالاتر از قبلی بود چی؟)

- آن بحث دیگری است. و در بعضی روایات داریم که می‌گویند این درهمی که من به او دادم «أَسْقَطَهَا السُّلْطَانُ». بعداً خواهیم رسید. دو روایت متفاوت هم هست. حضرت می‌فرماید: «لَكَ الدَّرَاهِمُ الْأُولَى». معلوم می‌شود که درهم جدید تفاوت ارزش، پیدا کرد است. اینکه الان می‌گویند، نسبت به درهم قبلی تفاوت ارزش ندارد؛ فقط آن وقت رواج داشته و الان رواج ندارد.

\*\*\*\*\*

### مطلب دیگر

در صدر اسلام و البته در طول تاریخ، پول دو پایه فلزی بوده است؛ یعنی هم درهم بوده، هم دینار.

یک نکته در مورد ارزش درهم و دینار به صورت جداگانه هست؛ ارزش درهم چگونه مستقل از دینار تعیین می‌شود؟ ارزش دینار چگونه مستقل از درهم تعیین می‌شود؟

نکته دیگر: چه نسبتی بین درهم و دینار است؟

اول بگوییم که ارزش درهم چگونه تعیین می‌شود؟ ارزش دینار چگونه تعیین می‌شود؟

طبعاً اینها دو فلز هستند. هر کدام، عرضه و تقاضایی دارند. این عرضه و تقاضاست که قیمت را در بازار تعیین می‌کند. اگر شرایط، شرایط عادی باشد و مقدار سکه‌های طلا یا مقدار سکه‌های نقره هر کدام مستقلاً به اندازه‌ای باشد که بازار در معامله به آنها نیاز دارد، در این صورت با ثبات قیمت درهم و دینار روبرو هستیم. اما اگر به گونه‌ای شد که یکی از این دو فلز؛ مثلاً درهم، از نظر

تعداد در مقایسه با مقدار کالاها و حجم مبادلات کمتر شد. به عبارت دیگر اگر تولید رشد کرد و حجم معاملات دوبرابر شد، ولی حجم نقدینگی دو برابر نشد، چه اتفاقی می افتد؟ خیلی روشن است که ارزش نقدینگی در مقابل ارزش کالاها، افزایش پیدا می کند. به عبارت دیگر اگر تعداد درهم در کشوری، در جامعه ای، یا در کل جهان، محدود باشد؛ ولی مقدار تولید کالاها افزایش پیدا کند. چه اتفاقی می افتد؟ باید با این درهم، مجموعه آن کالاها خریداری و مبادله شود. پس اگر بر فرض دو برابر شد، می باید ارزش این درهم، دو برابر شود. درهم چیست؟ درهم نقره مسکوک است. شمش نقره و نقره غیر مسکوک هم وجود دارد. وقتی که ارزش درهم افزایش پیدا کرد، به گونه ای است که تبدیل نقره غیر مسکوک، به مسکوک به صرفه می شود؛ یعنی کسی که نقره غیر مسکوک را به سکه تبدیل می کند، علاوه بر جبران هزینه ضرب سکه، چیزی هم گیرش می آید. پس از ناحیه کسانی که ضرب سکه می کنند یا دارای غیر مسکوکات هستند، بسیجی صورت می گیرد و آنها به سمت ضرب سکه و تبدیل غیر مسکوک به مسکوک هجوم می آورند. این اتفاق که افتاد، غیر مسکوکات، به تدریج مسکوک می شود، تا اینکه تعادل قبلی شکل می گیرد؛ یعنی به تدریج ارزش نقره مسکوک، به وضعیت قبل برمی گردد.

شبیبه به این در طلاست. البته غالباً برای معامله ی کالاهای قیمتی؛ مثل خرید خانه، از طلا و برای کالاهای کم قیمت از درهم استفاده می کردند. حالا اگر کالاهایی که باید با طلا و مسکوکات طلا مبادله شود، تعدادش بسیار زیاد شد و مسکوکات طلا، کشش پاسوگویی به نیاز بازار را نداشت، قیمت طلا و مسکوکات طلا بالا می رود. قیمت که بالا رفت، تبدیل غیر مسکوکات طلا به مسکوکات طلا به صرفه می شود. باز مردم رو می آورند به اینکه غیر مسکوکات خودشان را به سکه تبدیل کنند تا اینکه به نقطه تعادل می رسد.

همین اتفاق یک اثر دیگر هم دارد؛ یعنی وقتی در یک جامعه، بخش مهمی از مقدار نقره به سمت مسکوکات رفت، بخشی که غیر مسکوک است، به صورت نسبی کاهش پیدا می کند. این که کم شد برایش تقاضایی پیدا می شود و گران شده، قیمتش بالاتر می رود. قیمتش که بالاتر رفت معادن نقره به اصطلاح قابلیت استخراج پیدا می کنند و به اصطلاح استخراج آنها به صرفه می شود. اگر برای معادن نقره هزینه کنند می توانند نقره را تبدیل و خالص کنند و در بازار عرضه نمایند. شبیه این در طلا وجود دارد. چون استخراج معادن طلا بسیار هزینه بر است، گاهی اوقات استخراج معدن طلا به صرفه نیست و نمی ارزد. ولی اگر قیمت طلا بالا رفت، استخراج از معادن طلا به صرفه می شود. به استخراج رو می آورند و عرضه طلا در بازار به کلی افزایش پیدا می کند و مجدداً قیمتش به تعادل می رسد.

آنچه عرض کردیم بیان این است که قیمت طلا و قیمت نقره چگونه تعیین می شود. قیمت مسکوکات طلا و مسکوکات نقره چگونه تعیین می شود. این به عرضه و تقاضا در بازار بستگی دارد.

بین خود طلا و نقره هم نسبتی داریم. نسبت طلا و نقره در زمان رسول اکرم (ص) هر سکه طلا (هر مثقال طلا)، برابر ده سکه نقره بود. البته هر سکه نقره، یک مثقال نیست؛ هفت دهم مثقال است. وقتی تاریخ را دنبال می کنیم، در زمان خلیفه دوم، هر سکه طلا با 15 سکه نقره معامله می شد. جلوتر که می رویم در عصر بنی امیه و بنی عباس، به 25 درهم نیز می رسد. اگر تاریخ

را دنبال کنیم در غرب اتفاقی افتاد و آن کشف قاره‌ی آمریکا توسط اروپایی‌ها بود. وقتی عده‌ای ماجراجو آنجا رفتند، دیدن که عجب معادن بزرگ نقره‌ای وجود دارد. شروع کردن به استخراج معادن بزرگ نقره و به صورت انبوه نقره را خصوصا از آمریکای لاتین به اروپا فرستادند. سرازیر شدن نقره، به اروپا فاصله بین سکه‌های طلا و سکه‌های نقره را به شدت افزایش داد و بعد از آن دیگر هیچ وقت به حالت قبل بازنگشت.

این اتفاقات طبعا اتفاقاتی نیست که خیلی رخ بدهد. به ندرت رخ می‌دهد. از این جهت، نوسانات بین قیمت مسکوکات طلا و نقره، از نظر ارزش معمولا در طول زمان کوتاه -مثلاً 5 ساله 10 ساله و امثال اینها- نوسانات خیلی زیادی نیست. اگر اینگونه استثنائات را نادیده بگیریم، ارزش طلا و نقره و مسکوکات آن، غالبا از یک ثبات نسبی برخوردار است؛ به همین جهت مقیاس سنجش ارزش سایر کالاها شده است.

\*\*\*\*\*

حالا احکام خرید و فروش طلا و نقره و مسکوکات آنها را بیان می‌کنیم:

در معامله طلا با طلا و معامله نقره با نقره دو شرط باید رعایت شود: یکی اینکه باید وزن آنها یکی باشد؛ اگرچه یکی از آن دو اجود باشد. روایات هم این را بیان کرده است. دوم اینکه تقابض در مجلس معامله و قبل از تفرق، صورت بگیرد. معاملات نسبه طلا با طلا، نقره با نقره، و یا طلا با نقره، باطل است؛ چه همجنس باشند چه غیر هم جنس.

تعدادی از روایاتی که برابری وزن در معاملات طلا با طلا و نقره با نقره را بیان می‌کند، اشاره می‌کنیم:<sup>5</sup>

1- صحیح حلی از امام صادق (ع):<sup>6</sup> « قَالَ الْفِضَّةُ بِالْفِضَّةِ مِثْلًا بِمِثْلِ لَيْسَ فِيهِ زِيَادَةٌ وَلَا نُقْصَانٌ الرَّائِدُ وَالْمُسْتَزِيدُ فِي » صدوق هم این را نقل کرده و اضافه کرده که «وَالذَّهَبُ بِالذَّهَبِ مِثْلًا بِمِثْلِ وَقَالَ لَيْسَ فِيهِ زِيَادَةٌ وَلَا نَظْرَةٌ» نظره؛ یعنی حالت انتظار یا نسبه.

2- روایت ولید بن صبیح از امام صادق (ع):<sup>7</sup> «الْوَلِيدُ بْنُ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ وَالْفِضَّةُ بِالْفِضَّةِ الْفَضْلُ بَيْنَهُمَا هُوَ الرَّبَا الْمُنْكَرُ ، هُوَ الرَّبَا الْمُنْكَرُ» تکرار شده.

5. در مباحثات دوستان آمده بود: آنچه که فلانی می‌گوید صحیح است، خوبه که مراجعه شود. حتما مراجعه کنید؛ چون با توجه به سند، به نظر من بعضی روایات مسلم صحیح و بعضی در حد موثقه هست و بعضی‌ها نه. شما اینها را بر اساس رجال که در اختیار دارید کار کنید؛ به این روایات مراجعه کنید، ببینید کدام صحیح است و کدام موثقه. من اشاره می‌کنم که مثلا در سند مجهول وجود دارد یا مرسل هست... اینها را فقط اشاره می‌کنم. به صورت خاص وارد سند بعضی از روایات هم می‌شوم. اما باز با توجه به کثرت روایات اگر بخواهیم وارد سند یک به یک آنها بشویم، وقت زیادی را می‌گیرد. زحمتش روی دوش خود شما است.

6. حر عاملی / 18 ص 165 حدیث 23395

7. همان / ص 165 حدیث 23396

3- روایت محمد از امام باقر (ع):<sup>8</sup> «أَنَّه قَالَ فِي الْوَرِقِ بِالْوَرِقِ» که ورق همان درهم است. «وَزْنَا بِوَزْنٍ وَ الذَّهَبِ بِالذَّهَبِ وَزْنَا بِوَزْنٍ» ببینید اینجا روی وزن تکیه کرده‌اند. این در واقع حکایت از حقیقت درهم و دینار می‌کند که در اصل باید موزون باشد. باید به وزن مبادله شود. خصوصاً که درهم و دینار سایش دارند ساییدگی‌شون خیلی بالاست یعنی ساینده‌شون بالاست، وقتی که خیلی تقلب بشوند؛ دست به دست بشوند از آنها کاسته می‌شود. اگر کهنه شده باشد، کاستگی‌ش زیاد است؛ بنابر این بهترین دقتش با وزن است.

4- حسین بن زید از امام باقر (ع) از آباءه سلام الله علیهم اجمعین در مناهی النبوی:<sup>9</sup> «قَالَ وَ نَهَى عَنِ بَيْعِ الذَّهَبِ بِالذَّهَبِ زِيَادَةً إِلَّا وَزْنًا بِوَزْنٍ»

5- اسحاق بن عمار که از اجلاء اصحاب امام صادق (ع) هست:<sup>10</sup> «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ الذَّرْهَمُ بِالذَّرْهَمِ وَ الرِّصَاصُ» می‌خواهیم یک درهم را بایک درهم و مقداری مس، معامله کنیم. «فَقَالَ الرِّصَاصُ بَاطِلٌ»

این روایات در خصوص این بود که اگر طلا با طلا معامله می‌شود، کم و زیاد نباشند. در خصوص تقابض درهم و دینار در مجلس مبادله، چند روایت هست:

1- عبدالرحمن بن حجاج:<sup>11</sup> «قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَشْتَرِي مِنَ الرَّجُلِ الذَّرْهَمَ بِالدَّنَانِيرِ فَيَزِنُهَا وَيُنْقُدُهَا» یزنها؛ هم وزن می‌کند، هم نقد می‌کند. نقد در اینجا تشخیص سره از ناسره است. در واقع اصل معنای نقد همینجاست. کار صرافان نقادی بود. اگر کسی در بازار معامله می‌کرد و سکه طلایی به دست می‌آورد. می‌خواست ببیند که عیارش چنده، به صراف می‌داد، یه خرده پول هم می‌پرداخت که آقا این را نقد بکن؛ نقد بزن. او محک می‌زد و می‌گفت: عیارش فلان مقدار است. «وَ يَحْسُبُ نَمْنَهَا» قیمتش را محاسبه می‌کند. «كَمْ هُوَ دِينَارًا» با چند دینار قابل مبادله است. «ثُمَّ يَقُولُ أُرْسَلُ غَلَامَكَ مَعِيَ حَتَّى أُعْطِيَهُ الدَّنَانِيرَ» بگو غلامت بیاید تا من دینار را به او بدهم. «فَقَالَ مَا أَحِبُّ أَنْ يُفَارِقَهُ حَتَّى يَأْخُذَ الدَّنَانِيرَ فَقُلْتُ إِنَّمَا هُمْ فِي دَارٍ وَاحِدَةٍ وَ أَمَكِنْتُهُمْ قَرِيبَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ هَذَا يَشُقُّ عَلَيْهِمْ» این فرمایش شما که حتماً باید با هم باشند برایشون سخت است. «فَقَالَ إِذَا فَرَعَ مِنْ وَزْنِهَا وَ انْتَفَادِهَا» وقتی از وزن کردن و نقد کردن، فارق شد، «فَلْيَأْمُرِ الْغَلَامَ الَّذِي يُرْسَلُهُ أَنْ يَكُونَ هُوَ الَّذِي يُبَاعُهُ وَ يَدْفَعُ إِلَيْهِ الْوَرِقَ» او این معامله را انجام بدهد. نقره را؛ درهم را به او بدهد «وَ يَقْبِضُ مِنْهُ الدَّنَانِيرَ حَيْثُ يَدْفَعُ إِلَيْهِ الْوَرِقَ» همان جایی که درهم را می‌دهد، دینار را هم دریافت کند. پس تاکید بر تقابض در مجلس است.

من به دوستانی که نگران طول کشیدن بحث‌ها و گذشت زمان هستند، عرض می‌کنم که اولاً توجه ما به این روایات از این جهت که بالاخره نص هستند، خیلی مهم است. ما می‌خواهیم بعداً در مورد پول اعتباری صحبت کنیم. پایه‌ی حرف ما چیست؟ پایه

8. همان / ص ۱۶۶ حدیث ۲۳۳۹۷

9. همان / ص ۱۶۶ حدیث ۲۳۳۹۹

10. همان / ص ۱۶۶ حدیث ۲۳۴۰۰

11. همان / ص ۱۶۷ حدیث ۲۳۴۰۱

اساسی این حرف، ملاحظه نصوص است. فقها گرامی و مراجع تقلید، بر چه مبنا نظر داده‌اند؟ بر اساس همین روایات نظر داده‌اند. البته بنده به این نتیجه رسیده‌ام که بسیاری از بزرگان ما، دچار نوعی قیاس شده‌اند که درهم و دینار مثلی‌اند و از این جهت، اسکناس هم مثلی است. حال آنکه الفرق بینهما کثیر. حالا بیشتر خواهیم گفت. می‌خواهم بگویم: اگر چیزی را قبول می‌کنیم، پایه‌اش محکم باشد و اگر نقد و رد می‌کنیم پایه‌اش محکم باشد. این وقتی است که مباحث درهم و دینار را - که بلاخره مبنای اصلی پول در دوران طولانی مدت صدر اسلام تا حدود شاید کمتر از صد سال قبل بوده - بفهمیم، تا به خوبی بتوانیم نسبت به مباحث امروزمان - ان شاء الله - از روی درایت به نتیجه برسیم.

روایت دوم: <sup>12</sup> «عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ بَيْعِ الذَّهَبِ بِالذَّرَاهِمِ فَيَقُولُ أُرْسِلَ رَسُولًا فَيَسْتَوْفِي لَكَ ثَمَنَهُ فَيَقُولُ هَاتِ وَ هَلُمَّ» بگیر و بده. سوال می‌کند که طرف مقابل من می‌گوید: «فرستاده‌ی تو بیاید تا ثمن را استیفا کند.» حضرت فرمود: اینگونه نه؛ بده و بستان. «وَ يَكُونُ رَسُولُكَ مَعَهُ» در حالی که رسول تو با اوست این داد و ستد، صورت بگیرد.

روایت سوم محمد بن قیث از امام باقر (ع): <sup>13</sup> «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع لَا يَبْتَاعُ رَجُلٌ فِضَّةً بِذَهَبٍ إِلَّا يَدًا بِيَدٍ وَ لَا يَبْتَاعُ ذَهَبًا بِفِضَّةٍ إِلَّا يَدًا بِيَدٍ»

چهار صحیحه محمد بن مسلم از امام صادق (ع): <sup>14</sup> «قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ بَيْعِ الذَّهَبِ بِالْفِضَّةِ مِثْلَيْنِ بِمِثْلِ يَدًا بِيَدٍ فَقَالَ لَا بَأْسَ» هر دو طلا نیست. ذهب و فضه؛ متفاوت شد. دیگر دو جنس شد.

پنجم صحیحه منصور بن حازم از امام صادق (ع): <sup>15</sup> «قَالَ إِذَا اشْتَرَيْتَ ذَهَبًا بِفِضَّةٍ أَوْ فِضَّةً بِذَهَبٍ فَلَا تُفَارِقُهُ حَتَّى تَأْخُذَ مِنْهُ وَ إِنْ نَزَا حَائِطًا فَأَنْزِ مَعَهُ» اگر از دیواری هم پرید، تو هم با او پیر.

حدیث ششم صحیحه حلبی از امام صادق (ع) <sup>16</sup> «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ ابْتَاعَ مِنْ رَجُلٍ بِدِينَارٍ وَ أَخَذَ بِنِصْفِهِ بَيْعًا وَ بِنِصْفِهِ وَرِقًا» نصفش را کالا خرید و نصف را درهم گرفت. «قَالَ لَا بَأْسَ» این قسمت شاهد نبود. «وَ سَأَلْتُهُ هَلْ يَصْلُحُ أَنْ يَأْخُذَ بِنِصْفِهِ وَرِقًا أَوْ بَيْعًا وَ يَنْزُكُ نِصْفَهُ حَتَّى يَأْتِيَ بَعْدُ فَيَأْخُذَ بِهِ وَرِقًا أَوْ بَيْعًا» نصف سکه را بردارد، معامله‌ای کند؛ خریدی کند. نصف دیگرش را می‌خواهد درهم بگیرد ولی بعدا می‌آید و می‌گیرد. «فَقَالَ مَا أَحِبُّ أَنْ أَنْزُكَ مِنْهُ شَيْئًا حَتَّى أَخْذَهُ جَمِيعًا فَلَا تَفْعَلَهُ.» اولش کلمه‌ی "ما احب" بود که آدم این احتمال را می‌دهد که مکروه باشد ولی فرمود: "فلا تفعله" یعنی نه، چنین کاری نکن. کلینی هم این را از طریق دیگری نقل فرموده است.

12. همان / ص ۱۶۷ حدیث ۲۳۴۰۲

13. همان / ص ۱۶۸ حدیث ۲۳۴۰۳

14. همان / ص ۱۶۹ حدیث ۲۳۴۰۶

15. همان، ص ۱۶۹، حدیث ۲۳۴۰۸

16. همان، ص ۱۶۹، حدیث ۲۳۴۰۹

اینها دو دسته روایات بود: یک دسته در مورد اینکه طلا و نقره که مبادله می‌شوند باید وزناً به وزن، طلا با طلا، نقره با نقره باشد. دسته‌ی دوم، روایاتی در مورد تقابض در مجلس بود. روایات ذکر شده در مورد نقد بودن معاملات طلا با طلا و نقره با نقره، علاوه بر نقد بودن، بر تقابض عوضین در مجلس عقد تاکید ویژه‌ای داشت.

ذیلاً روایاتی را نقل می‌کنیم که درست برخلاف چیزی که این روایات تاکید داشت، اجازه می‌دهد مبادلات نسیه درهم و دینار صورت بگیرد؛ یعنی چند روایت هست که در آنها سوال می‌شود که آیا می‌توان مبادله طلا و نقره را به صورت نسیه انجام داد؟ و جوازش اعلام شده:

۱- عمار ساباطی از امام صادق (ع):<sup>17</sup> «لَا بَأْسَ أَنْ يَبِيعَ الرَّجُلُ الدَّنَانِيرَ بِأَكْثَرِ مِنْ صَرْفِ يَوْمِهِ نَسِيئَةً» دینار را با قیمت بالاتر به صورت نسیه مبادله می‌کند.

۲- عمار ساباطی از امام صادق (ع):<sup>18</sup> «قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَبِيعُ الدَّرَاهِمَ بِالدَّنَانِيرِ نَسِيئَةً قَالَ لَا بَأْسَ» البته صدوق هم همین را با سندی از عمار ساباطی نقل کرده است.

۳- عمار ساباطی از امام صادق (ع):<sup>19</sup> «قَالَ الدَّنَانِيرُ بِالدَّرَاهِمِ بِثَلَاثِينَ أَوْ أَرْبَعِينَ أَوْ نَحْوِ ذَلِكَ نَسِيئَةً لَا بَأْسَ» دینار را می‌خواهد با درهم عوض کند به جای یک دینار سی درهم یا چهل درهم نسیه می‌دهد. ضمناً از این روایت می‌فهمیم که زمان امام صادق (ع) آن رابطه یک و ده، خیلی تغییر کرده است که وقتی می‌خواهد نسیه بدهد، می‌گوید: سی تا و چهل تا. مثلاً قیمت 25 تا بوده که 30 تا و 40 تا می‌دهد.

- (سوال...)

بله؟ آن خیلی طولانی شد. امام صادق (ع) چه سالی شهید شدند؟ ظاهراً سال 184 تا صدر اسلام و وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله خیلی فاصله شد. تعداد درهم زیاد شده و نسبت این دو تغییر کرده است. این غیر از تورم است. در تورم افزایش قیمت‌ها به صورت متناظر با هم، در یک بازه زمانی است. اینجا تغییر نسبت دو پول است نه لزوماً تورم. یعنی کثرت نقره باعث شده که ارزشش نسبت به طلا کمتر شود ولی به ما نشان نمی‌دهد که نقره نسبت به سایر کالاهای چه وضعیتی پیدا کرده است. ای بسا مساله تورم نباشد.

۴- زراره از امام باقر (ع):<sup>20</sup> « قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ يَبِيعَ الرَّجُلُ الدَّنَانِيرَ نَسِيئَةً بِمِائَةٍ أَوْ أَقَلَّ أَوْ أَكْثَرَ » ظاهراً در این مجموعه، دو روایت دارم که از غیر عمار ساباطی است. من سند روایت را نگاه کردم، خیلی روی همه سند کار نکردم ولی به صحیحی بودنش نرسیدم.

17. همان، ص ۱۶۹، حدیث ۲۳۴۱۰

18. همان، ص ۱۷۰، حدیث ۲۳۴۱۱

19. همان، ص ۱۷۰، حدیث ۲۳۴۱۲

20. همان، ص ۱۷۰، حدیث ۲۳۴۱۳

- (دوتا روایت قبل صحیح بود. درستہ؟)

- نخیر. در این سری روایتی که می خوانم صحیحہ نداشتیم. بعدا صحبت خواهیم کرد که وضعیت عمار چطور است؟

5 - عمار از امام صادق (ع):<sup>21</sup> «عَنِ الرَّجُلِ هَلْ يَجِلُّ لَهُ أَنْ يُسْلِفَ دَنَانِيرَ بَكْذَا وَ كَذَا دِرْهَمًا» اسلف یسلف گاهی به معنای نسیه هست و البته به معنای سلف هم می آید ولی چون موضوع طلا و نقره هست، فرقی نمی کند. «أَنْ يُسْلِفَ دَنَانِيرَ بَكْذَا وَ كَذَا دِرْهَمًا إِلَى أَجَلٍ قَالَ نَعَمْ لَا بَأْسَ» و دنبالش «وَ عَنِ الرَّجُلِ يَجِلُّ لَهُ أَنْ يَشْتَرِيَ دَنَانِيرَ بِالنَّسِيئَةِ قَالَ نَعَمْ إِنَّ الذَّهَبَ وَ غَيْرَهُ فِي الشَّرَاءِ وَ الْبَيْعِ سَوَاءٌ»

آخرین حدیث، از محمد بن عمر:<sup>22</sup> «قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا ع أَنَّ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِنَا أَوْصَتْ أَنْ يُدْفَعَ إِلَيْكَ ثَلَاثِينَ دِينَارًا» وصیت کرد که سی دینار خدمت شما تقدیم کنیم. «وَ كَانَ لَهَا عِنْدِي» و این پول پیش من بود. «فَلَمْ يَحْضُرْنِي» آن پول پیش من حاضر نبود؛ یعنی او طلب داشت ولی آن پول پیش من حاضر نبود. «فَذَهَبْتُ إِلَى بَعْضِ الصَّيَارِفَةِ» سراغ صرافی رفتم. «فَقُلْتُ أَسْلَفْنِي دَنَانِيرَ عَلَى أَنْ أُعْطِيكَ ثَمَنَ كُلِّ دِينَارٍ سِتَّةَ وَ عَشْرِينَ دِرْهَمًا» به من قرض بده. - البته عبارت قرض نیست می گوید: اسلفنی دنانیر الی ان اعطیک ثمن کل دینار - من بجای هر دینار 26 درهم قرار می دهم، «فَأَخَذْتُ مِنْهُ عَشْرَةَ دَنَانِيرَ بِمِائَتَيْنِ وَ سِتِّينَ دِرْهَمًا وَ قَدْ بَعَثْتُهَا إِلَيْكَ» او وصیت کرده بود، من هم رفتم به این شکل معامله کردم و خدمت شما فرستادم «فَكَتَبَ إِلَيَّ وَصَلَتِ الدَّنَانِيرُ» حضرت نوشتند که دینارها به دست من رسید. این بیان اصل عمل را تایید نمی کند. عملی که انجام داده، هل کان یصح ام لا یصح! این را روشن نمی کند.

صاحب وسائل؛ مرحوم شیخ حر عاملی از قول شیخ نقل می کند که اصل در این اخبار، عمار است؛ پس با اخبار کثیره سابق تعارض ندارد. سپس می فرماید: احتمال دارد کلمه نسیه صفت دینار باشد؛ یعنی آن دینار به صورت نسیه برگردن من است. قرض کرده. معامله غیر درهم و دینار کرده. کالایی را خریده؛ بدهکار شده. به اصطلاح، نسیه صفت آن دینارها باشد. و حالا می خواهد آن دینارها را مبادله کند. این یک احتمال، که ممکن است نسیه صفت دینار باشد. نه اینکه حکایت از حال بیع کند؛ یعنی کسی بر عهده دیگری دینارهایی دارد، آیا جایز است آن را به درهم بفروشد و فوراً ثمن آن را دریافت کند؟ این بیان مرحوم صاحب وسائل.

مرحوم صاحب وسائل بعد از بیان قول شیخ، می فرماید: «احتمال دارد به صورت قرض دریافت کرده باشد که در این صورت با رضایت و بدون شرط، رد عوض با زیاده جایز است و احتمال دارد حمل بر تقیه شود.» کسی به دیگری قرض می دهد و در این هنگام هیچ کدام زیاده را شرط نمی کنند؛ نه قرض گیرنده، نه قرض دهنده. وقتی می خواهد تسویه کند، چیزی افزون بدهد. این حسن الوفا است. پیامبر اکرم (ص) برای یکی از جنگها بکره - شتر جوان - را قرض کردند. موقعی که غنائم به دست آمد، حضرت فرمود: قرض آن آقا رو پس بدید. رفتند، نگاه کردند، دیدند که کمتر از چهار ساله ندارند. حضرت فرمود که همین چهار

21. همان، ص ۱۷۱، حدیث ۲۳۴۱۴

22. همان، ص ۱۷۱، حدیث ۲۳۴۱۵

ساله را بدهید. گفتند: آقا این نفعش بالاست. فرمود: «نعم القرض ان یجر نفعاً» قرضی که در آن نفعی باشد، چقدر خوب است. این آن نفعی است که بدون اشتراط، داده شده. بلا مانع و از باب حسن الوفا است.

بنده عرض کردم: ظاهر روایت اول تا چهارم که از عمار بود، این است که نسبه صفت دنانیر، در حال بیع است. همچنان که احتمال دارد روایت پنجم و جزء اول روایت ششم قرض باشد؛ چون کلمه اسلف دارد که در قرض به کار می‌رود، به ویژه اینکه در این معامله هنگام برگرداندن مال، دینار به درهم تبدیل می‌شود و سخن صاحب وسایل با این دو روایت سازگارتر است.

به هر حال دو دسته اول روایات که حکم به عدم جواز بیع طلا و نقره به صورت نسبه می‌کند. تعدادی از این روایات صحیحه است و مبانی محکمی دارد؛ لذا روایات اخیر صلاحیت معارضه با آنها را ندارد. عرض بنده این است که روایات عمار ساباطی و روایت زراره، نمی‌تواند در برابر آن تعداد روایاتی مقاومت کند، که خیلی روشن بر "مبادله نقد" و "تقابض در مجلس" تاکید دارد.

عمار ساباطی مصدر این روایات بود. مرحوم شیخ خیلی اجمالی فرمود: «الاصل فی هذه الروایات عمار» یعنی چی؟ عمار چه مشکلی دارد؟ چه مساله‌ای دارد؟

«عمار بن موسی الساباطی أبو الفضل، مولی، و أخواه قیس و صباح، رووا عن أبي عبد الله (ع)، و أبي الحسن (ع)، و كانوا ثقات في الروایة، له كتاب يرويه جماعة» این را مرحوم آیت الله خوئی از نجاشی نقل می‌کند.

و قال الشيخ: «عمار بن موسی الساباطی: و كان فطحيا، له كتاب كبير، جيد، معتمد، رويناه بالإسناد الأول، عن سعد، و الحميري، عن أحمد بن الحسن بن علي بن فضال، عن عمرو بن سعيد المدائني، عن مصدق بن صدقة، عنه». «و أراد بالإسناد الأول: أبا عبد الله (المفيد)، عن محمد بن علي بن الحسين - صدوق - عن أبيه، عن سعد». خب تا اینجا مدح بود.

«قال الشيخ: قد ضعفه (عمار الساباطی) جماعة من أهل النقل و ذكروا أن ما ينفرد بنقله لا يعمل به لأنه كان فطحيا، غير أنا لا نطعن عليه بهذه الطريقة لأنه و إن كان كذلك فهو ثقة في النقل، لا يطعن عليه، فيه.» این در تهذیب و استبصار آمد است.<sup>23</sup>

«و ذكر في العدة وجوب العمل برواية سائر فرق الشيعة» به روایت سایر فرق شیعه غیر از فرقه امامیه دوازده امامی، هم می‌توان عمل کرد بلکه واجب است عمل کرد. «إذا كان الراوي موثوقا به و متحرجا في روايته، و لم يكن على خلافها رواية من العدل الثقة» خب ما خلاف این روایات عمار "من العدل الثقة" بسیار دیدیم، منفرد هم که هست. پس روایتی است که عمار، منفردا نقل می‌کند و خلاف آن، از عدل ثقه وجود دارد. «و لم يعرف من الطائفة العمل بخلافها» بر خلاف آن هم فتوا نداده‌اند. بر خلاف اون سری روایات. «و قال: و لأجل ما قلناه عملت الطائفة بأخبار الفطحية، و أخبار الواقفة» بعد هم آقای خوئی می‌فرماید «و

دلالة هذا الكلام على توثيق عمار الساباطي، الذي هو من رؤساء الفطحية ظاهرة.» بله عمار ساباطی موثوق به است. ما هم از این جهت رد نمی‌کنیم؛ بلکه از باب دیگری رد می‌کنیم.

در استبصار در سهو فی صلاة المغرب دو روایت از عمار نقل می‌کند که بر بناء بر اکثر دلالت دارد. در نماز مغرب که سه رکعتی است، اگر کسی بین دو و سه شک کرد نمی‌تواند بنا را بر سه بگذارد. ولی عمار روایتی را نقل کرده که بنا را بر الاكثر و عدم بطلان نماز گذاشته است. ایشان می‌فرماید: اصل در این دو روایت عمار ساباطی است. «و هو ضعيف فاسد المذهب، لا يعمل على ما يختص بروايته» به روایتی که اختصاص به عمار دارد، عمل نمی‌شود. «و قد اجتمعت الطائفة على ترك العمل بهذا الخبر».

بر اساس این بیانی که ما در مورد عمار در این روایات نقل کردیم، وضع ایشان چگونه است؟ منفرد به نقل است؛ پنج روایت داریم که از غیر او نقل نشده. روایتی هم که از طریق زراره نقل شد، برخلاف روایت صحیح‌های است که از زراره نقل شده است. به سند این روایت مراجعه کنید. من احراز نکردم که صحیح‌ها باشد. ما فرض کنیم که این روایت صحیح‌ها است. اگر هم صحیح‌ها باشد با صحیح‌ها دیگری که از زراره نقل شد، تعارض دارد و تساقط می‌کند. ولی باز روایات زیادی داریم که هم صحیح‌ها هستند و هم تعارضی نسبت به آنها، وجود ندارد.

- (سوال...)

چگونه میشه جمع کرد؟ دو دسته روایت داشتیم، من مخصوصا جدا کردم. یک دسته، حکایت از این می‌کرد که باید طلا با طلا، و نقره با نقره، هم وزن باشد. دسته دیگر بیان می‌داشت که مبادله طلا با طلا، یا طلا با نقره، باید در مجلس عقد پایان یابد و تقابض صورت بگیرد. آن دو دسته روایات، با این روایات نمی‌سازد. نمی‌شود یک سری روایت داشته باشیم که از معامله طلا با طلا و طلا با نقره به این صورت که فی المجلس تسویه نشود، منع کند و یک سری روایت هم بگوید: نسبه‌اش هم جایز است. نه تنها تقابض در مجلس مبادله که نقد بودن هم لازم نیست. اشکالی ندارد نسبه هم باشد. چون یک نقد داریم و یک تقابض در مجلس. منافاتی ندارد معامله‌ای نقد باشد ولی تقابض در مجلس نباشد. پس ما باید این روایات نسبه را به گونه‌ای تفسیر کنیم. شیخ تفسیری دارد. شیخ حر عاملی تفسیر دیگری دارد. محقق نقل دیگری دارد. همه به گونه‌ای توجیه و تحلیل می‌کنند که چرا ناسازگار شده؟ بنده عرضم این است که مشکل در مورد عمار است، نه از جهت وثاقتش؛ از جهت اینکه آنچه او منفرد نقل کند لا يعمل به است و این بیان خیلی روشنی است.

- (سوال...)

- بانک درآمدهای متعددی دارد: یک درآمد، برگشت سودی است که از وام، به بانک بر می‌گردد. نسبت به تسهیلات که بانک‌ها به مردم می‌دهند و سودی را انتظار دارند، چه بسا معاملاتی انجام گرفته باشد. مباحه، فروش اقساطی و امثال اینها باشد. اینها که مشکلی ندارد. تماما مشروع است. پس این درآمد، مشکل ندارد. درآمد دیگر جریمه دیرکرد است؛ وجه التزام است. وجه التزام را که شورای نگهبان تایید کرد. اما اشکال شما را کاملا قبول دارم. درآمد دیگر چیزی است که علاوه بر وجه التزام می‌باشد؛

احیاناً مثل جریمه بر اصل، جریمه بر سود و امثال اینهاست که خوشبختانه اخیراً مجلس جلسه‌ای داشت و مجمع هم نهایتاً آن را تایید کرد. ان شاء الله جلوش گرفته می‌شود. ولی فرمایش شما را اجمالاً قبول دارم. ما علم اجمالی داریم که در بانک وجوهی حلال، وجوهی حرام و وجوهی شبهه ناک هست. اینها را بانک در بورس سرمایه‌گذاری می‌کند. ما هم نمی‌دانیم از کدام هست. وظیفه ما در مورد علم اجمالی چیست؟ یه وقت در علم اجمالی با همه اطراف در ارتباط و تماس هستیم در این صورت وظیفه ما اجتناب است. یه وقت با بعض اطراف ارتباط داریم و با بخش عظیمی از اطراف آن، ارتباط نداریم. مقوله درآمد بانک در بورس، از این مقوله هست. پس نسبت به سهمی که می‌خواهم در بورس سرمایه‌گذاری کنم، می‌توانم اصل برائت جاری کنم. اینجا اصل البرائت حاکم می‌شود.

- (سوال...)

- اتفاقاً شبهه حکمیه هست. ببینید موضوعی که در اینجا هست اینه که آیا حکم این مورد حکم حرمت هست یا حکم حلیت؟ ما از این جهت شبهه داریم. طبعاً اینجا جای برائت هست. این روایت هم از امام رضا (ع) هست که می‌فرمایند: «كُلُّ شَيْءٍ فِيهِ الْحَالِلُ وَ الْحَرَامُ فَهُوَ لَكَ حَالِلٌ حَتَّى تَعْرِفَ الْحَرَامَ بَعَيْنِهِ فَتَدَعَهُ» نه، به نظر من جای اینگونه تشکیک و بدبینی نیست.

\*\*\*\*\*

روایاتی در مورد معامله با دراهم مغشوش داریم. با تفاوت عنوانی که مرحوم صاحب وسائل ذکر کرده‌اند، تقریباً دو باب در وسائل، مربوط به معامله با دراهم مغشوشه است. در روایات از درهم‌های مغشوش با عناوین مختلفی یاد شده است: "الدرهم المحمول علیها"، "الدرهم فسول" (فسول به معنی الردی و پست است.) "الدرهم الناقصه"، "السطوق"، "الدرهم الشاهیه" (شاهی)، "الدرهم الغله" (این غله به معنی دخیل است) و "الدرهم المقشوش". پس عبارات مختلفی برای این دراهم آوردند. می‌خواهیم وارد روایات درهم‌های مغشوش شویم:

1- صحیح محمد بن مسلم: <sup>24</sup> «قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الدَّرَاهِمِ الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا فَقَالَ لَا بَأْسَ بِإِنْفَاقِهِ» می‌گوید دراهم مغشوش است. فرمود خرج کردنش اشکال ندارد. پس می‌بینید بحث معامله با دراهم صحیح نیست؛ بلکه بحث دیگری است. بحث خرج کردن است. «لا باس بانفاقها»

2- صحیح دیگر محمد بن مسلم: <sup>25</sup> «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع الرَّجُلُ يَعْمَلُ الدَّرَاهِمَ» خودش درهم می‌سازد «يَحْمِلُ عَلَيْهَا التُّحَاسَ» بر آن مس اضافه می‌کند. «أَوْ غَيْرَهُ» یا چیز دیگری واردش می‌کند. «ثُمَّ يَبِيعُهَا قَالَ إِذَا بَيَّنَّ ذَلِكَ فَلَا بَأْسَ» اگر بیان کند که چه مقدار مس به آن اضافه کرده است، اشکالی ندارد.

24. حرعاملی، 18 ص 185، حدیث 23448

25. همان ص 185، حدیث 23449

3- روایت عمر بن یزید: <sup>26</sup> «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ إِنْفَاقِ الدَّرَاهِمِ الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا فَقَالَ إِذَا جَارَتْ الْفِضَّةُ الْمِثْلَيْنِ فَلَا بَأْسَ» اگر مقدار نقره‌اش دو سوم باشد، عیبی ندارد.

4- روایت معمر بن یزید از امام صادق (ع): <sup>27</sup> «فِي إِنْفَاقِ الدَّرَاهِمِ الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا فَقَالَ إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَيْهَا الْفِضَّةَ» اگر غلبه با فضه و نقره باشد، «فَلَا بَأْسَ بِإِنْفَاقِهَا» کلینی هم این روایت را از عمر بن یزید، بدون «بِإِنْفَاقِهَا» نقل کرده است؛ یعنی «فَلَا بَأْسَ»

5- روایت مفضل بن عمر جوئفی: <sup>28</sup> «قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ فَأَلْقَيْتَ بَيْنَ يَدَيْهِ دَرَاهِمَ فَأَلْقَى إِلَيَّ دِرْهَمًا مِنْهَا» حضرت یکی از این درهم‌ها را به طرف من پرتاب کردند. «فَقَالَ أَيُّشِ هَذَا» در زبان عربی مکسر به جای ای شیء، «ایش» را به کار می‌برند. «أَيُّشِ هَذَا» این چیه؟ «فَقُلْتُ سَتَوْقُ فَقَالَ وَ مَا السَّتَوْقُ فَقُلْتُ طَبَقَتَيْنِ فِضَّةً وَ طَبَقَةً مِنْ نَحَاسٍ وَ طَبَقَةً مِنْ فِضَّةٍ» دو لایه نقره، یک لایه مس و رویش یک لایه نقره؛ یعنی دو طرف نقره و مس در وسط هست. «فَقَالَ اكْسِرْهَا فَإِنَّهُ لَا يَجِلُّ بَيْعُ هَذَا وَ لَا إِنْفَاقُهُ» با اینکه بیش از دو سوم نقره هست، ولی حضرت می‌فرمایند که آن را بشکن و دور بانداز تا با آن معامله نشود.

6- روایت مجهوله است. یک نفر در سند مجهول است. از محمد بن مسلم از امام باقر (ع): <sup>29</sup> «قَالَ جَاءَهُ رَجُلٌ مِنْ سِجِسْتَانَ» شبیه این را نیز داشتیم. «فَقَالَ لَهُ إِنَّ عِنْدَنَا دَرَاهِمَ يُقَالُ لَهَا الشَّاهِيَّةُ تُحْمَلُ عَلَى الدَّرَاهِمِ دَانِقِينَ» بر درهم دو دانق مس تحمیل میشه هر درهم چند دانق است؟ شش دانق است. شش دانق که می‌گویند از همان دانق است؛ منتها معمولاً دنگ را برای ملک می‌گویند. شش دانق درهم، یک درهم تمام است. می‌پرسد: یک سومش از جنس دیگری است. «فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ إِذَا كَانَتْ تَجُوزُ» اگر رواج دارد اشکالی ندارد. صدوق همین روایت را با اسناد خودش از محمد بن مسلم نقل کرده که پس از «الشَّاهِيَّةُ» ادامه دارد تا «لَا بَأْسَ بِهِ. يَجُوزُ ذَلِكَ.»

7- صحیح‌ه عبدالرحمن ابن حجاج: <sup>30</sup> «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ أَشْتَرِي الشَّيْءَ بِالدَّرَاهِمِ فَأَعْطَى النَّاقِصَ الْحَبَّةَ وَ الْحَبَّتَيْنِ» آنچه می‌پردازم، یک حبه یا دو حبه ناقص است. به اجزای دانق، حبه می‌گویند. «قَالَ لَا حَتَّى تُبَيِّنَهُ» نمی‌توانی با آن معامله کنی مگر تبیین کنی. «ثُمَّ قَالَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ نَحْوَ هَذِهِ الدَّرَاهِمِ الْأَوْضَاحِيَّةِ» آن هم مانند این، دراهم اوضاحیه است. «الَّتِي تَكُونُ عِنْدَنَا عَدَدًا» که مبنای آنها عدد هست؛ وزن نیست. همین روایت را صدوق با اسناد خودش از عبدالرحمن ابن حجاج نقل کرده است.

8 - روایت جعفر بن عیسی: <sup>31</sup> «قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَ مَا نَقُولُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فِي الدَّرَاهِمِ الَّتِي أَعْلَمُ أَنَّهَا لَا تَجُوزُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا بِوَضِيْعَةٍ» دراهمی است که بین مسلمین رواج ندارد مگر اینکه مقداری از آن را کم می‌کنند. «تَصِيرُ إِلَيَّ مِنْ بَعْضِهِمْ بِغَيْرِ وَضِيْعَةٍ» بدون کم کردن از دست دیگران به من می‌رسد «بِجَهْلِي بِهِ» من نسبت به آن جاهل هستم. «وَ إِنَّمَا أَخَذُهُ عَلَى أَنَّهُ

26. همان، ص ۱۸۶، حدیث ۲۳۴۵۰

27. همان، ص ۱۸۶ حدیث ۲۳۴۵۱

28. همان ص ۱۸۶ حدیث ۲۳۴۵۲

29. همان، ص ۱۸۷، حدیث ۲۳۴۵۳

30. همان، ص ۱۸۷، حدیث ۲۳۴۵۴

31. همان، ص ۱۸۷، حدیث ۲۳۴۵۵

جَيِّدٌ. أَيْ جَوْزٌ لِي أَنْ أَخْذَهُ وَ أَخْرَجَهُ مِنْ يَدِي عَلَى حَدِّ مَا صَارَ إِلَيَّ مِنْ قَبْلِهِمْ» برای من جایز است که با آن معامله کنم، همانگونه که با من معامله کردند. «فَكَتَبَ لَا يَجِلُّ ذَلِكَ وَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ جُعِلَتْ فِدَاكَ هَلْ يَجُوزُ إِنْ وَصَلْتُ إِلَيَّ رَدُّهُ عَلَى صَاحِبِهِ مِنْ غَيْرِ مَعْرِفَتِهِ بِهِ» بدون اینکه اعلام کنم به همان فرد رد کنم؟ «أَوْ إِبْدَالُهُ مِنْهُ وَ هُوَ لَا يَدْرِي أَنِّي أُبْدِلُهُ مِنْهُ أَوْ أَرُدُّهُ عَلَيْهِ فَكَتَبَ لَا يَجُوزُ.» البته قبلا این روایت را خوانده بودیم.

9- صحیحہ فضل ابی العباس از امام صادق (ع):<sup>32</sup> «عَنِ الدَّرَاهِمِ الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا فَقَالَ إِذَا أَنْفَقْتَ مَا يَجُوزُ بَيْنَ أَهْلِ الْبَلَدِ فَلَا بَأْسَ» پس می بینید تکیه روی چیست؟ تکیه بر رواج است. «وَ إِنْ أَنْفَقْتَ مَا لَا يَجُوزُ بَيْنَ أَهْلِ الْبَلَدِ فَلَا»

10- روایت باز مجهول است. از حریر بن عبدالله:<sup>33</sup> «قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَدَخَلَ عَلَيْهِ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ سِجِسْتَانَ فَسَأَلُوهُ عَنِ الدَّرَاهِمِ الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا فَقَالَ لَا بَأْسَ إِذَا كَانَ جَوَازًا لِمِصْرٍ»

11- محمد بن قیس از امام باقر (ع):<sup>34</sup> «قَالَ مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ دَرَاهِمٌ فَسُئِلَ فَلْيَبِعْهُنَّ بِأَثْمَانِهِنَّ بِمَا شَاءَ مِنَ الْمَتَاعِ» اگر کسی دراهم فسول - یعنی معیوب - دارد، با بهایش کالای دیگری را معامله کند؛ نه نقره‌ای که مشابهش هست.

12- صحیحہ عبدالله بن سنان:<sup>35</sup> «قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ شِرَاءِ الْفِضَّةِ فِيهَا الرَّصَاصُ وَ النَّحَاسُ بِالْوَرِقِ» سوال کردم از درهم که هم رصاص دارد، هم نحاس دارد. سرب دارد و مس دارد. «وَ إِذَا خَلَصَتْ نَقَصَتْ مِنْ كُلِّ عَشْرِهِ دَرَاهِمِينَ أَوْ ثَلَاثَةً» اگر ذوب و خالصش کنیم دو یا سه درهم نسبت به ده درهم کم می شود. «فَقَالَ لَا يَصْلُحُ إِلَّا بِالذَّهَبِ» این را جز با طلا نمی شود معامله کرد. «قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ شِرَاءِ الذَّهَبِ فِيهِ الْفِضَّةُ وَ الرَّنْبِقُ وَ التُّرَابُ بِالدَّنَانِيرِ وَ الْوَرِقِ» سوال کردم در مورد طلایی که در آن نقره، جیوه و خاک مخلوط شده است و می خواهیم با دینار یا نقره عوض کنیم، «فَقَالَ لَا تُصَارِفُهُ إِلَّا بِالْوَرِقِ» چون طلای مخلوط را می فروشی، فقط با درهم عوضش کن.

نکاتی که در این روایات هست:

1- خرج کردن درهم‌های ناخالص در یک شهر با دو شرط جایز است: مقدار نقره آن دو سوم و بیشتر باشد. در شهر رواج داشته باشد.

- (سوال...)

- یک روایت داشتیم که متفاوت بود. مثل اینکه شما متوجه آن روایت هستید. روایت مفضل بن عمر که می گوید: «فَأَلْقَى إِلَيَّ دِرْهَمًا مِنْهَا فَقَالَ أَيُّشِ هَذَا فَقُلْتُ سَتُوْقُ فَقَالَ وَ مَا السُّتُوْقُ فَقُلْتُ طَبَقَتَيْنِ فِضَّةً وَ طَبَقَةً مِنْ نُحَاسٍ وَ طَبَقَةً مِنْ فِضَّةٍ فَقَالَ اكْسِرْهَا»

32. همان، ص ۱۸۸ حدیث ۲۳۴۵۶

33. همان، ص ۱۸۸ حدیث ۲۳۴۵۷

34. همان، ص ۱۶۶، حدیث ۲۳۳۹۸

35. همان، ص ۱۸۷، حدیث، ۲۳۴۵۸

فَائَةٌ» این یعنی سه طبقه فضه و یک طبقه نحاس است؛ یعنی یک چهارم. حضرت فرمود: «اَكْسِرْهَا.» علی القاعده ناظر به این مساله هست که بالاخره این درهم، درهم مغشوشی است که مورد رواج نیست؛ چون اینجا بحث رواج نیست. وقتی که رایج نیست، اشخاص را گول زده، دچار فریب خوردگی می‌کند. حضرت فرمود: این را بشکن که مورد مبادله قرار نگیرد. ولی در سجستان؛ یا سیستان که مبادله روی نوعی درهم صورت می‌گیرد که دو سومش نقره و یک سومش نحاس یا رصاص است، می‌فرماید: «إِذَا جَازَتْ... فَلَا بَأْسَ.» مشکل اینجا، مساله رواج است. تفاوتش در مساله رواج است.

- (سوال..)

- مهم دو نکته است: یکی اینکه حداقل دو سوم از ترکیب، نقره باشد. زیر دو سوم را نهی کردند. این نکته اول. در مورد روایت مفضل بن عمر جوئفی بیش از دو سوم -در واقع سه چهارم- نقره هست، ولی نکته دومی داشت. آن نکته دوم، رواج بود. جای دیگر، نکته‌ی دیگری داریم. در روایت دیگر داریم: «إِذَا بَيَّنَّ ذَلِكَ فَلَا بَأْسَ» اگر اعلام کند که خودش درهم را از یک سوم مس و دو سوم نقره، درست کرده است، اشکالی ندارد. اما در این مورد، نه رواج مطرح است، نه تبیین. تفاوتش با بقیه روایات در این مساله هست.

من داشتم خلاصه‌ای از این روایات را بیان می‌کردم که اگر مقدار نقره درهم‌های ناخالص دو سوم و یا بیشتر باشد و در شهری معامله شود که رواج دارد، خرج کردنش در آن شهر، بلامانع است.

2- اگر مقدار ناخالصی درهم مجهول باشد، خرج کردن آن جایز نیست.

3- اگر مقدار ناخالصی درهم برای طرف مقابل معامله بیان شود، خرج کردن آن جایز است.

4- اگر غلبه نقره بر مقدار مس در درهم کمتر از دو سوم باشد، خرج کردن آن جایز نیست.

5- اگر درهم‌های ناخالص در شهری رواج نداشته باشد، خرج کردن آن جایز نیست.

6- مبادله درهم‌های ناخالص با درهم‌های صحیح، جایز نیست. بحث ما، در مورد انفاق و خرج کردن درهم بود حالا اگر بخواهیم آن را مبادله بکنیم؛ چون مجهول است و مقدارش مشخص نیست، این مبادله جایز نیست.

7- با علم به مقدار ناخالصی، مبادله درهم‌های ناخالص، با سایر کالاها اشکالی ندارد؛ یعنی با درهم مبادله نشود. با سایر کالاها مبادله شود.

8- در آخرین روایت بود که مبادله طلا با طلای مخلوط به مس یا جیوه، جایز نیست؛ چون مجهول است یعنی از نظر برابری مشخص نیست. اما می‌تواند با نقره و سایر کالاها مبادله شود.

این مجموع روایات بود. البته فقها بزرگوار در این بحث با این تفصیل وارد نشدند، ولی ما آراء تعدادی از فقها رو در مورد خرید و فروش درهم و دینار ان شاء الله برای شما بیان خواهیم کرد.

- (سوال...)

- علتش این است که رفتار آن فرد، نوعی فریبکاری بود. کار او محکوم است ولی تو این کار را نکن.

- (سوال...)

او مدیون است. منتها شاید نمی تواند اثبات کند.

- (سوال...)

فرمایش شما درست است. می خواهید بگویید: جای تقاص است. باید دید، تقاص را همه جا و مطلقا جایز می دانند و بعد هم کسی که این را منتقل کرده، عن علم بوده یا عن جهل. اینها جای تامل دارد. حضرت می فرماید: تو نمی توانی معامله کنی. نمی توانی به عنوان سالم برگردانی و او هم غافل باشد، فرض بر غفلت اوست.

- (سوال...)

تقاص جایی مجاز است که طرف عن علم این کار را کرده باشد. ما نمی دانیم عن علم بوده یا عن جهل. قدیم پول را در کیسه می کردند؛ کیسه 100 درهمی یا 50 درهمی. امثال اینها مبادله می شد. در این بسته ای که داده، یک درهم اینجوری بوده است.

- (سوال...)

آیا علم داشت به این کار یا نه؟ اگر علم داشته باشد و در واقع قصد فریب داشته، در این صورت حق تقاص برای من باقیست اما اگر علم نداشته، یا من نمی دانم که او علم داشته، چگونه می توانم تقاص کنم؟

- (سوال...)

این روایت واقعا نهی می کند. برای ما هم روشن است. البته نمی دانم، شاید تفاوتی هم باشد؛ چون این تراول دیگر هیچ قیمتی ندارد. آنچه در روایت آمده، درهم است. بالاخره درهم حاوی نقره هست. نقره خودش یک ارزش ذاتی دارد. درسته که مقدار خلیطش قابل توجه است، ولی به هر حال نقره دریافت می کند. نقره ای که مقداری کمتر است. یک سوم کمتر است. بر این اساس، این دو باهم قابل مقایسه نیستند. ای بسا آنجا مجاز باشد.

من می خواستم اقوال فقها را بخوانم ولی بیش از این خستون نکم. ان شاء الله برای جلسه آینده. و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد وآله الطاهرين.